

# پرسش‌هایی از فقهای

## جامعه مدرسین و روحانیت (۲)

در این نوشتار اشاره شده است پرداخت و راه نجاتی برای ملت یافت. با گذشت بیش از ۱۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، متأسفانه شاهد آن هستیم که بخش عظیمی از نسل جوان ما از دین و دینداران گریزان و یا حداقل نسبت به آن بی تفاوت شده‌اند و در بسیاری اقسام باورهای دینی مورد تردید واقع شده‌است.

این مسئله دلایل مختلفی می‌تواند داشته باشد که یکی از مهم‌ترین آنها بروز نارسایی‌ها و عملکردهایی است که در نگاه ظاهری به اسلام و قرآن منتسب می‌شود.

اکنون اگر برداشت‌های نادرستی که از اسلام داشته‌ایم و موجب این نارسایی‌ها شده‌است ریشه‌یابی نکنیم، در تشدید این بحران سهم خواهیم بود. روشن است که پیمودن این راه جز با مشارکت و همیاری همه نیروهای دلسوز و دردمند میسر نیست و بایستی به‌جای دامن‌زدن به اختلافات و هرزدادن انرژی باقیمانده و حذف یکدیگر، دست به دست هم داده و به حل این مسائل اساسی بپردازیم.

این نوشتار از دیدگاه خود مهم‌ترین مسائل و مبهمات فکری و فرهنگی را که باعث پیدایش ضعف‌های فعلی شده و پاسخگویی و رفع آنها موجب اعتلای جمهوری اسلامی می‌شود، طرح نموده است و معتقد است هر جریان روحانی و یا غیرروحانی، بدون پاسخگویی به این ابهامات قادر به حل تضادهای پیچیده و عمیق جامعه نیست. امیدواریم پاسخگویی به این پرسش‌های بنیادین، مقدمه‌ای بر اصلاح شیوه‌ها و رشد و توسعه مکتبی جامعه ما گردد.

در آغاز، یادآوری چند مطلب را ضروری می‌دانیم:

۱- دامنه این سؤال‌ها به سؤال‌های موجود در این نوشتار محدود نمی‌شود، بلکه به‌زعم ما مهم‌ترین آنهاست.

۲- وجود این سؤال‌ها نافی کاستی‌ها و ضعف‌های دیگر جریان‌های اجتماعی نبوده، توجیه‌گر ضعف‌ها و کوتاهی‌های آنها نمی‌شود.

۳- در مورد این سؤال‌ها و نظریه‌ها به هیچ‌روی خود را مصون از اشتباه ندانسته و منتظر راهنمایی‌های صاحب‌نظران می‌باشیم.

آبان‌ماه ۱۳۷۳

### ۲۹- در هر فصلی، منطقی برای امامت

بعد از رحلت امام خمینی، می‌گویند که مواضع رهبر زنده و حاضر، ملاک و معیار است. [مرحوم] آیت‌الله آذری قمی در نماز جمعه تهران گفتند: احکام امام خمینی با امضای آیت‌الله خامنه‌ای اعتبار دارد. در مقابل، مخالفان استدلال می‌کنند که سنت محمد (ص) در زمان حضرت

در طول حیات دوازده‌ساله نشریه راه‌مجاهد، دو بار به نوشتن نامه‌ای به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اقدام شد که در بردارنده پرسش‌های اساسی بود. با وجود دیدار با مرحوم آیت‌الله آذری قمی و برخورد خوب ایشان نسبت به آن نامه‌ها، معهداً هیچ پاسخ شفاهی یا کتبی دریافت نشد. مدتی بعد از آن، بخشی از این پرسش‌ها در نشریه نیز درج شد.

پس از توقیف نشریه راه‌مجاهد توسط حجت‌الاسلام حسینیان - دادستان وقت دادگاه ویژه روحانیت - در فروردین ۱۳۷۲ نامه‌سومی تدوین و در آبان‌ماه ۱۳۷۳ با امضای هیئت تحریریه نشریه راه‌مجاهد برای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم فرستاده شد. رونوشت‌هایی از آن هم، برای مراجع و دیگر مدرسین حوزه فرستاده شد، اما این بار هم پاسخی دریافت نگردید.

اینک با گذشت بیست و پنج سال از پیروزی انقلاب و نه سال از نوشتن نامه سوم، با آشکارتر شدن نارسایی‌ها و نابسامانی‌ها، آن پرسش‌ها هم در حوزه اندیشه و هم در حوزه عمل همچنان به قوت خود باقی است و پاسخ در خوری به آن داده نشده است. بنابراین، آن پرسش‌ها را در نشریه مطرح می‌کنیم تا عموم صاحب‌نظران، از روحانی و غیرروحانی، به آن بیندیشند.

تلاش ما بر این بوده است تا ضمن حفظ متن (سال ۱۳۷۳) در اینجا از تکرار جملات پرهیز نموده و پرسش‌های مشابه در یکدیگر ادغام شود. اینک بخش دوم این پرسش‌ها به نظر خوانندگان می‌رسد.

لطف‌الله میثمی

### بسم الله الرحمن الرحيم

با کمال تأسف امروزه برخی محافل مذهبی به‌جای پرداختن به مسائل اصلی و ریشه‌های دردها و مشکلات به جناح‌بندی جامعه پرداخته و صرفاً در تثبیت مرجع و مراد خود می‌کوشند و خواهان آنند که سایرین نیز از او تبعیت کنند.

در کنار تعدد مراجع مسئله رهبری و مرجعیت و جدایی یا ادغام آن نیز مطرح است. در حالی که اگر همه مراجع در یک مرجعیت واحد ادغام شوند و حتی بالاتر از آن مرجعیت و رهبری نیز وحدت پیدا کند، ولی به سؤالات اساسی و ریشه‌های مسائل پرداخته نشود، مشکلات حل نخواهد شد. به نظر می‌رسد به‌جای رقابت در مسائل فرعی و حذف یکدیگر بایستی به مشکلات اساسی و بن‌بست‌های فکری و نظری جامعه که به بعضی از آنها

علی(ع) سنت خود حضرت علی(ع) است.

نخست آن که: خود ایشان، روزنامه ایشان و حزب ثبت نشده‌ای که ایشان در آن عضویت دارند، در زمان حیات امام خمینی به عناوین مختلف از فرمان ایشان در تأیید دولت مهندس موسوی سرباز زدند.

دوم آن که: چرا در مورد کل فقه حوزه‌ها و ائمه معصومین این منطلق را کنار می‌گذارید؟ چرا امام زمان را که امام حی و زنده و حاضر است به فراموشی سپرده و به امام ششم بسنده کرده‌اید؟ وجود و خطمشی و موضع امام زمان در فقه و رویه‌های شما چه نقشی دارد؟

### ۳۰- جدایی تفقه از توحید - تفقه منهای توحید

ایمان به خداوند و خداشناسی در رأس همه مسائل است. تمامی مفاسد و انحرافات نیز از سستی ایمان به خدا سرچشمه می‌گیرد.

چرا در حوزه‌های علمیه و سلسله دروس فقهی، خداشناسی و توحید، از آموزش‌ها و دروس رسمی نیست؟ چرا در کنار توجه به احکام خدا، به خود خدا توجه نمی‌شود؟ آیا فقها مقدم بر فقهات نباید خداشناس و مؤمن باشند؟ فقه جاری چه رابطه مستقیمی با توحید دارد؟

### ۳۱- دین و علم منهای توحید

نخستین صفحه کتاب "جامع المقدمات" که طلاب در بدو ورود به حوزه علمیه می‌خوانند با این روایت شروع می‌شود: "اول العلم معرفة الجبار؛ مبنا و اساس علم، شناخت خداست از سوی دیگر در خطبه نهج البلاغه می‌خوانیم: "اول الدین معرفته" مبنا و اساس دین شناخت خدا است.

حال اگر حوزه‌های علمیه جایگاه "دین" و "دین‌شناسی" است، پس باید کار را از خداشناسی شروع کرده و آن را مبنا قرار دهند و اگر حوزه‌های علمیه محل علم است که باز هم باید از خداشناسی شروع کرد؛ اما واقعیت غیر از این است. اگر یک طلبه در سیر فقیه شدن و مجتهد شدن خود مستقلاً و شخصاً به دنبال مباحث خداشناسی و اعتقادی نرود، در درس‌های فقهی زمینه و الزامی برای این کار منظور نشده است. آیا چنین فقهایی می‌توانند مردم را انذار کرده و افراد مؤمن و خداشناس پرورش دهند؟

### ۳۲- فروع دین منهای اصول دین

در سلسله دروس فقهی درباره فروع دین مفصلاً بحث و فحوص می‌شود. اما درباره تبیین وحی و نبوت، تاریخ و سیره انبیا، نقش معاد در زندگی و بسیاری مباحث اساسی اعتقادی درس و بحث و امتحانی منظور نشده است. چگونه باور کنیم که بدون شناخت خدا و پیامبر و معاد یعنی اصول دین می‌توان فروع دین و احکام را شناخت و بدان عمل کرد؟

### ۳۳- آیا تقسیم کردن آیات قرآن و تمسک به بخشی از آن درست

است؟

شهادت آیت‌الله مطهری در کتاب آشنایی با علوم اسلامی، جلد سوم نوشته است:

"قرآن مجید اولین منبع احکام و مقررات اسلامی است. البته آیات قرآن منحصر به احکام و مقررات عملی نیست. در قرآن صدها گونه مسئله طرح شده است. ولی قسمتی از آنها که گفته شده در حدود ۵۰۰ آیه از مجموعه ۶۶۰۰ آیه قرآن، یعنی در حدود یک سیزدهم قرآن، به احکام اختصاص یافته است. علمای اسلام کتب متعددی در خصوص همین آیات تألیف کرده‌اند. معروف‌ترین آنها در میان ما شیعیان کتاب "آیات الاحکام" مجتهد و زاهد معروف ملا احمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی است که در قرن دهم هجری می‌زیسته و معاصر با شاه عباس کبیر است."

وظیفه فقها جاری کردن قرآن در جامعه است. اما با استناد به نظر شهید مطهری، وقتی خود از بخش اعظم قرآن استفاده نکرده و در حقیقت این بخش را سانسور کرده و با کل قرآن مأنوس نباشند، چگونه می‌توانند رسالت قرآنی خود را در جامعه انجام دهند؟ وقتی قرآن که کلام خداست در دروس فقهی دچار انزوا شده است، در مورد آزادی مطبوعات و عقاید بشری چه انتظاری می‌توان داشت؟ از اینها گذشته، چه تضمینی برای پای بندی به اصول و شعارهای انقلاب اسلامی وجود خواهد داشت؟

### ۳۴- توجه به قول و نادیده گرفتن عمل

در تعریف سنت می‌گویند: "سنت عبارت است از "قول"، "فعل" و "تقریر" ائمه معصومین، در حالی که سنت یکی از منابع فقه است. چرا در سیستم حوزه بیشتر به قول اصالت می‌دهند و عمل و تقریر ائمه را فراموش می‌کنند؟ چرا فعل و تقریر امام حسین(ع) در کربلا در فقه رایج جایی ندارد و مورد استناد قرار نمی‌گیرد؟ یا از امام موسی بن جعفر(ع) صرفاً برای روضه خوانی و مصیبت و گریاندن مردم استفاده می‌شود، ولی زندگی و عمل آن حضرت که منجر به حبس و شهادت ایشان شد سرمشق نبوده و در فقه رایج جایی ندارد؟ ریشه اصلی این گرایش‌ها چیست؟

### ۳۵- آیا قرآن کتاب دلیل و راهنما نیست؟

قرآن کریم در موارد زیادی صراحتاً آیات خود را "روشن"، "مبین" و "هدایتگر" اعلام کرده است. تعبیراتی که برای توصیف قرآن به کار رفته است نظیر "نور"، "کتاب مبین"، "تبیان لکل شیء"، "میزان"، "هدی"، "بیان" و... همگی بر این دلالت دارند که آیات قرآن، خود ملاک و راهنما و هدایتگر و روشن‌کننده هستند و ما را به حقیقت دلالت می‌کنند. ولی متأسفانه قواعد رایج فقهی، قرآن را با وجود "قطعی سند" بودن، "ظنی الدلالة" می‌دانند که بر چیز مشخصی دلالت نمی‌کند. در مقابل، روایات "قطعی الدلالة" شمرده می‌شوند.

با پذیرش این قاعده که هر آنچه که قرآن بر آن دلالت کند ظنی و قابل شک است، قرآن به عنوان کتاب "راهنمای عمل" و "میزان" و "مبنا" رد شده و صرفاً باید به سراغ روایات رفت. طبق قاعده فقهی یادشده، حتی برای روشن شدن آیات هم باید به روایات استناد کرد؛ یعنی قرآن را به روایت عرضه کنیم. حال آن که علاوه بر آن، روایات هم خلاف این روش را می‌گویند. به قول امام صادق(ع) باید روایت را با قرآن محک زد. با این وصف اگر قرآن قطعی الدلالة نباشد، آیا روایات هم از حجیت و قطعیت

نمی‌افتند؟ چرا در قواعدی که خلاف نص صریح قرآن است تجدید نظر نمی‌شود؟

### ۳۶- علت اختلاف در بین روحانیت

پس از هزار سال بحث و فحص در مورد احکام فقهی و این همه صرف وقت و امکانات، هنوز دو مرجع پیدا نمی‌شوند که حداقل در مسائل عبادی به وحدت نظر رسیده باشند و رساله واحدی ارائه داده باشند و امت اسلامی را از این همه تفرقه به سوی وحدت بکشانند. آیا این اختلاف مراجع، ریشه در روش تفکر و شیوه تعقل در حوزه‌ها دارد یا از علل دیگری سرچشمه می‌گیرد؟

### ۳۷- انذار در فقه قرآنی، تقلید در فقه موجود

در آیه ۱۲۲ سوره توبه که مستند قرآنی فقها در تحلیل علوم حوزوی است، هدف و منظور از تفسیر را "انذار" قوم خود، یعنی همان رسالتی که پیامبران به عهده داشته‌اند ذکر کرده است. آیا با حذف و ترک بیش از شش هزار آیه قرآن که شامل مسائل اساسی مثل توحید، تاریخ انبیا، معاد، خلقت جهان و انسان و... است، می‌توان بشر را انذار نمود؟  
مخروم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ذیل آیه ۱۲۲ سوره توبه بحث کرده‌اند و کلمه انذار را مورد استناد قرار داده و سپس نتیجه می‌گیرند: "مقصود از تفسیر در دین، فهمیدن همه معارف دینی از اصول و فروع آن است، نه خصوص احکام عملی، که فعلاً در لسان علمای دین کلمه فقه اصطلاح در آن است." با این وصف چرا در جهت بازگشت به فقه قرآنی - که شناخت دقیق تمامی علوم قرآنی در زمینه‌های وجودشناسی، جهان‌شناسی، شناخت‌شناسی، فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی و... است - حرکت نمی‌کنید؟ آیا وقت آن نرسیده است که به جای خواندن مردم به تقلید، رسالت انذار را احیا کنیم؟ فقیه از نظر قرآن کسی است که مردم را انذار کرده و فطرت آنها را بیدار کند و در آنها ایمان و بصیرت را افزایش دهد. در حالی که فقیه در اصطلاح حوزه‌ها کسی است که نهایتاً مردم را به تقلید از استنباط‌های شخصی خود فرامی‌خواند.

### ۳۸- خدای تراشیده ذهن یا ذهن نیازمند به خدا؟

حضرت امام حسین (ع) در مناجات عرفه به صراحت می‌گوید: "کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده معتقربیک" چگونه استدلال می‌شود بر تو به وسیله چیزی که خود در وجودش نیازمند به تو است؟ در حالی که برخلاف این استدلال، سال‌هاست که در آموزش‌های جاری، وجود خداوند از طریق اصالت‌دادن به پدیده‌ها و مخلوقاتی نظیر حرکت، نظم و... که خود محتاج به وجود خالق هستند استدلال می‌شود. این خدایی که سال‌ها مشغول اثبات وجود آن هستیم و هر زمان با یک اختراع، کشف جدید، استدلال جدید و منکر جدید مورد شک و تردید واقع می‌شود، خود، برای این که به مخلوقات خود ثابت شده و مردم به او معتقد شوند، نیازمند این استدلال‌ها و بحث و جدل‌هاست. آیا نباید فکر کنیم که این خدا خدای واقعی نیست، بلکه خدایی نیازمند و تراشیده ذهن من و شماست و به قول

قرآن منشأ هیچ نفع و ضرری نمی‌تواند باشد؟ کمالین که می‌بینیم این خدای ذهنی در روابط و عملکرد فرد و جامعه اثری ندارد؟

### ۳۹- خدای محتاج بدیهیات عقلی

شما به کمک بدیهیات عقلی ارسطویی، وجود خدا را از روی مخلوقات اثبات عقلی می‌کنید، به همین دلیل گمان می‌کنید اگر منطق ارسطو رد شود، خدا هم رد می‌شود، به طوری که ملاک مسلمانی و صحت عقاید را تسلیم به این منطق و قبول آن می‌دانید و به نظر می‌رسد حساسیت و یقینی که به بدیهیات عقلی ارسطویی دارید، بیش از حساسیت و یقین نسبت به خداست.

چگونه چنین خدایی می‌تواند فطرت‌ها را بیدار کرده و انگیزه تزکیه و جهاد و شهادت باشد؟ آیا فکر نمی‌کنید بسیاری از نارسایی‌های درونی روحانیت از اینجا سرچشمه می‌گیرد؟

### ۴۰- علت ناتوانی حوزه در اصلاح فکری مجاهدین

استاد شهید مطهری در کتاب "اصول فلسفه و روش رئالیسم" جلد ۲، پاورقی صفحه ۱۱۴ می‌نویسد:

"هریک از اصول چهارگانه دیالکتیک، کم و بیش از قدیم و جدید در مقام توجیه قوانین عمومی طبیعت طرفداران فراوانی داشته و دارد و بعضی از آن اصول با قطع نظر از نقطه نظرهای ضعیفی که در منطق مادیین است قابل قبول است..."

در صفحه ۱۱۶ همین کتاب می‌خوانیم: "اصل تبعیت جزء از کل یا اصل تأثیر و رابطه متقابل در طبیعت، مورد قبول دانشمندان است."

در صفحه ۱۲۳: "ثبات را که دیالکتیک نفی می‌کند، چنان که در عینیت گفته شد، در ماده درست می‌باشد، نه در صورت علمیه تصویری یا تصدیقی."

در صفحه ۱۲۲: "انتقاد عینیت که دانشمند مادی می‌گوید درست است، ولی این سخن را در مورد ماده خارجی و ترکیبات وی می‌توان گفت، نه در مورد علم و ادراک."

و بسیاری موارد دیگر که در این کتاب و دیگر کتاب‌ها آمده است. بنابراین به نظر استاد در حوزه ماده کم و بیش اصول دیالکتیک حاکم است. نخست آن که: با این وصف چه انتقادی به "تبیین جهان" مسعود رجوی دارند. با توجه به این که او هم دقیقاً همین نظر را دارد.

تبیین جهان، جلد ۱۱، ص ۲۳: "... به رغم همه دعواهایی که در طول تاریخ بین طرفداران منطق استاتیک، صوری، ارسطویی با منطق دینامیک، پویا و دیالکتیکی بوده، امروز برای ما روشن است که هیچ کدام از این دو منطق را نمی‌شود مطلق کرد، یعنی نمی‌توان همه چیز را با یکی از اینها سنجید و آن یکی دیگر را مطلقاً دور انداخت..."

ص ۲۴: "... اگر بخواهیم منطق دیالکتیکی را مطلق بکنیم، طبیعتاً می‌رسیم به ماتریالیسم، یعنی براساس مطلق کردن منطق، جهان را الزاماً سراسر مادی خواهیم دید..."

آیا علت این که شما نتوانستید در بین جوانان معتقد به نظریات سازمان

مجاهدین تأثیر گذاشته، آنها را متحول کرده و تعالی دهید این نیست که با ایدئولوژی آنها سخت‌هایی وجود دارد و چیز برتری برای ارائه ندارید؟ با توجه به این که اندیشه مجاهدین یک سنخ "تفکر" است، چگونه با تکفیر و... می‌شود این فکر را اصلاح کرد؟

دوم آن که: وقتی مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم شهید مطهری دیالکتیک را مستقل از ماتریالیسم دانسته و آن را با شروطی جدا از فلسفه ماتریالیسم در یک حوزه مادی می‌پذیرند و مرحوم علامه نیز اعتراضی به چاپ این پاورقی‌ها بر کتاب خود نمی‌کند، چرا شما هر نیروی انقلابی که اسم دیالکتیک را می‌برد، به التقاطی، مارکسیست و ماتریالیست بودن متهم کردید؟

استخراج احکام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کاری انجام نداده‌اند. اگر این تبیین - که علما از غلبه حق بر باطل و اضمحلال باطل و ظالم مایوس شده بودند - را بپذیریم، با توجه به این که در قرآن یأس از رحمت الهی با کفر مساوی دانسته شد، مسلمان بودن آنها مورد شک واقع می‌شود.

در هر صورت تاکنون جواب مشخصی به این سؤال داده نشده است. راستی چرا در مورد این که مثلاً مرحوم دکتر شریعتی درباره فلان مسئله چه گفته و چرا اشتباه کرده است این همه وقت و انرژی صرف شده و تبلیغات می‌شود، اما از این مسئله مهم - که مبتلا به بخش اعظم فقها بوده است - غفلت می‌شود؟

#### ۴۳- فلسفه اسلامی کدام است؟

شهید مطهری در صفحه ۱۴۱ کتاب منطق و فلسفه می‌نویسد: "فلاسفه اسلامی به دو دسته تقسیم می‌شوند: فلاسفه اشراق و فلاسفه مشاء. سردهسته فلاسفه اشراقی "شیخ شهاب‌الدین سهروردی" از علمای قرن ششم است و سردهسته فلاسفه مشاء اسلامی "شیخ الرئیس ابوعلی سینا" به‌شمار می‌رود. اشراقیان پیرو افلاطون و مشائیان پیرو ارسطو به‌شمار می‌روند."

و نیز در صفحه ۱۵۱ همین کتاب بر این تقسیم‌بندی تأکید می‌ورزند که:

"بنابر مشهور، افلاطون سرسلسله اشراقیون و ارسطو سرسلسله مشائیون به‌شمار می‌رود و هم اشاره شد که در دوره اسلامی این دو مکتب ادامه یافت. برخی از فلاسفه روش اشراقی دارند، برخی دیگر روش مشائی. گرچه به نظر می‌رسد فلسفه اسلامی هویت مستقلی داشته و دارد که در این تقسیم‌بندی نمی‌گنجد و صدرالمتألهین در جهت ارائه و تدوین آن تلاش‌هایی کرد، اما برخی از علما تقسیم‌بندی فوق را پذیرفته و قبول دارند، که در این صورت جای تأمل بسیاری وجود دارد.

آیا قرآن و اسلام دارای جهان بینی و فلسفه مستقلی نبوده است که ما خود را در این تقسیم‌بندی بگنجانیم؟ آیا فلسفه مشاء و فلسفه اشراق با مبانی فلسفه اسلامی و قرآن مطابقت دارد؟

#### ۴۴- منطق وارداتی

شهید مطهری در ص ۱۸ کتاب منطق و فلسفه می‌نویسد: "یکی از علومی که از جهان خارج وارد حوزه فرهنگ اسلامی شد و پذیرش عمومی یافت و حتی به‌عنوان مقدمه‌ای بر علوم دین جزء علوم دینی قرار گرفت، علم منطق است. علم منطق از متون یونانی ترجمه شد. واضح و مدون این علم ارسطاطالیس یونانی است. این علم در میان مسلمین نفوذ و گسترش فوق‌العاده یافت. اضافاتی بر آن شد و به‌سرحد کمال رسید."

شما که جوانان اسلام‌خواه و شخصیت‌های مسلمان را به صرف اقتباس یک شیوه انقلابی از یک دانشمند خارجی یا یک رهبر انقلابی معمولاً مبارزه به التقاط و انحراف و نفاق متهم کرده و می‌کنید، چه طور مقدمه و اساس علوم دینی را یک منطق وارداتی یونانی - غربی قرار داده‌اید؟ با نفوذ گسترده‌ای که فلسفه و منطق یونان در آموزش‌های حوزوی دارد و

#### ۴۱- خوش بینی به الفاظ وارداتی، بدبینی به الفاظ دینی

شهید مطهری در ص ۱۲۵ کتاب منطق و فلسفه می‌نویسد: "لغت فلسفه: این لغت ریشه یونانی دارد."

در ص ۱۲۷ می‌نویسند: "مسلمین این لغت (فلسفه) را از یونان گرفتند. صیغه عربی از آن ساختند و صیغه شرقی به آن دادند و آن را به معنای مطلق دانش عقلی به‌کار بردند."

تعجب این است که درحالی که یک لغت بیگانه در فرهنگ اسلامی فراوان به‌کار برده می‌شود. و ما حتی به دنبال معادل قرآنی آن نیستیم؛ چه طور نسبت به واژه‌هایی که مختص فرهنگ اسلامی است، فقط به‌صرف این که محافل غیراسلامی هم آن را به‌کار برده‌اند این قدر حساسیت داریم؟ چرا واژه‌هایی مثل خلق، مجاهد، نفی استعمار، ارتجاع و... را طرد می‌کنیم؟ درحالی که این واژه‌ها کاملاً بار دینی دارند. این حساسیت‌ها و آن بی‌توجهی‌ها از چه گرایشی حکایت می‌کند؟

#### ۴۲- چرا روحانیت از فقه قرآنی دور شد؟

شهید مطهری درباره تبدیل فقه قرآنی به فقه موجود می‌گویند (ص ۵۴ کتاب اصول فقه):

"در اصطلاح قرآن و سنت، "فقه" علم وسیع و عمیق به معارف و دستورهای اسلامی است و اختصاص به قسمت خاصی ندارد، ولی تدریجاً در اصطلاح علما این کلمه اختصاص یافت به "فقه الاحکام". چنانچه می‌دانیم، فقه الاحکام نیز به احکام عبادی فردی اختصاص یافته است.

حال این سؤال اساسی مطرح است که مکانیسم و نحوه این تغییر تدریجی و رهاکردن فقه قرآنی چیست؟

برخی گفته‌اند علت این امر این است که وقتی روحانیت از پرداختن به مسائل حکومتی و سیاسی کناره‌گیری کرد، مراجعات مردم به آنها به مسائل روزمره محدود شد، اما فقه هم به پاسخگویی به همین مسائل محدود شد. اگر این تبیین و ریشه‌یابی را بپذیریم، باید قبول کنیم که علمای اسلام خود مستقلاً هیچ‌گونه مسئولیتی در برابر خدا و مکتب احساس نمی‌کردند و فقط تابع و دنباله‌رو مردم و عوام‌الناس بوده‌اند.

برخی گفته‌اند علت این مسئله این بوده است که علما از دستیابی به حکومت مایوس شده بودند و لذا در مورد فقه حکومتی و اجتماعی و



محصولش اسلام یونان زده است، شما چگونه خود را نماینده، مبلغ و مدرس اسلام ناب محمدی (ص) می‌نامید؟ آیا قرآن خود منطقی و روش استدلال نداشته است؟ چه گام‌هایی در این زمینه برداشته شده است؟

#### ۴۵- پیچیده شدن روابط و دوری بیشتر از قرآن

در فقه رایج جایی باز شده است که از راه غیر "کتاب و سنت" به استخراج حکم و تکلیف شرعی بپردازیم. پیش‌بینی شده است که در مواردی ممکن است فقیه نتواند از راه "کتاب و سنت" وظیفه الهی خود را استنباط کند. در چنین شرایطی باید به سراغ عقل رفت. عقلی که روش آن نیز منطقی یونانی است. شهید مطهری در کتاب اصول فقه مبحث اصول عملیه، صفحه ۴۴ می‌نویسد:

"ولی گاهی (فقیه) مأیوس و ناکام می‌شود. یعنی تکلیف و حکم الله را کشف نمی‌کند و بلا تکلیف و مردد می‌ماند. در اینجا چه باید بکند؟... عقل نیز در برخی موارد مؤید حکم شرع است؛ یعنی حکم استقلالی عقل نیز عین حکم شرع است..."

حال با توجه به این که در جهان امروز تکنولوژی پیشرفت کرده، جوامع گسترش یافته و روابط اجتماعی پیچیده‌تر می‌گردد، هر روز مشکل‌تر از گذشته می‌توان از کتاب و سنت به حکم مورد نظر دست یافت. آیا به جای این که از اسم اسلام به عنوان چماق تکفیر و حذف جناح‌های رقیب استفاده شود، بهتر نیست تحولی در جهت تمسک واقعی به قرآن و کشف روش تعقل قرآنی صورت دهید؟

#### ۴۶- عقل یونانی به جای عقل قرآنی

شما عقل را به عنوان یکی از ادله چهارگانه فقه پذیرفته‌اید و آن را همدیف کتاب و سنت ذکر می‌کنید. برای تفسیر آیات کتاب نیز تعقل می‌کنید و کلید تعقل را هم بدیهیات عقلی ارسطویی می‌بندارید. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان کلید فهم همه چیز از جمله قرآن را منطلق ارسطو می‌دانند. (تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۸۷، ذیل آیات ۱۵ تا ۱۹ سوره مائده)

در مورد درک و فهم سنت هم قواعد و ضوابطی گذاشته‌اید که متکی بر قواعد منطقی ارسطوست. در واقع عقل را مقدم بر کتاب و سنت قرار داده و لگام عقل را هم به دست منطقی یونان داده‌اید؛ یعنی اصلی‌ترین منبع فقهی همین منطقی یونان است که با قرآن و سنت هم از فیلتر آن برخوردار می‌شود.

#### ۴۷- اختلاف در حجیت عقل

بین علما درباره حجیت عقل اختلاف نظر وجود دارد. برخی اساساً برای عقل حجیت و مشروعیتی قائل نیستند و معتقدند خداوند عالم در قرآن و توسط ائمه معصومین تمامی احکام و دستورات مورد نیاز بشر در همه ادوار را ذکر کرده است و ما فقط باید از روایات و آیات تکلیف خودمان را درآوریم و نیازی به استنباط حکم از طریق استدلال‌های عقلی نیست. علمای اصولی می‌گویند حکم شرع و حکم عقل مطابق یکدیگرند. احکام شرعی

بر اساس مصالح و نفعی مفاسدی صادر شده‌اند و هر یک حکمتی دارند. اگر مواردی پیش بیاید که ما نتوانیم از طریق قرآن و سنت به حکم شرع و تکلیف الهی دست یابیم، از عقل کمک می‌گیریم (کتاب اصول فقه شهید مطهری، ص ۲۸ تا ۴۳). اگر از طریق عقل به وجود مصلحتی یقین کنیم، حکم لازمه آن مصلحت در واقع حکم شرع است. سال‌هاست که این اختلاف بین اصولیین و اخباریین وجود داشته و هم‌اکنون نیز وجود دارد. حتی در جامعه مدرسین نیز که یک تشکیلات و گروه هستند این دو نظر وجود دارد. چرا این اختلاف - که در مبانی هم هست - ریشه‌یابی نشده و به‌طور بنیادین به حل آن اندیشیده و اقدام نمی‌شود؟

#### ۴۸- بی‌اعتنایی به اخلاق ریشه در کجا دارد؟

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که: "انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق" من مبعوث شدم که مکارم اخلاقی را کامل کنم. اگر فقه راهنمایی عمل زندگی است، چگونه اخلاق با این درجه اهمیت، از دایره فقه خارج شده است؟ به طوری که به تدریج به فراموشی سپرده می‌شود؟ علی‌رغم این که هدف از بعثت تکمیل مکارم اخلاقی بوده است، بسیاری مسائل نظیر انفاق، ایثار، کمک به مسلمین، عفو و گذشت به عنوان این که در حیطه مسائل اخلاقی است، به عنوان مستحبات قلمداد می‌شود و برنامه اجرایی برای آن نداریم. ریشه این جداکردن اخلاق از فقه در چیست؟

#### ۴۹- بن بست در تشخیص محکم و متشابه و روش توشه‌گیری از

#### قرآن

بنابر تفسیر مفسران از آیات هفتم و هشتم سوره آل عمران، راه شناخت و تفسیر قرآن تشخیص احکام محکم و متشابه و ارجاع متشابهات و محکومات به صفات حق تعالی است. اما در مورد این که محکم چیست و متشابه کدام است اختلاف نظر وجود دارد. مرحوم علامه طباطبایی در جلد ۱۰ تفسیر المیزان ذیل آیات یادشده بیان می‌دارند که در مورد آیات محکم و متشابه بین مفسرین ۱۷ نظریه وجود دارد.

با این وصف وقتی علما در تشخیص آیات محکم تا به این حد اختلاف نظر دارند، چگونه در تفسیر موضوعات قرآن به وحدت خواهند رسید؟ چه توقعی وجود دارد که تحت لوای نظر مفسران تفرقه‌ها و اختلافات حل شود؟

همچنین مرحوم علامه طباطبایی در جلد ۱۰ تفسیر المیزان ۱۶، تعریف مختلف مفسران از محکم و متشابه را نقل کرده و خودشان ضمن نقد آنها تعریف جدیدی ارائه داده‌اند. می‌گویند محکم آن است که در مدلول و مفهوم آن اختلافی نباشد، مثل آیات احکام. متشابه آن است که هر کس تصور و مفهومی از آن پیدا می‌کند. ایشان اضافه می‌کنند که به این آیات متشابه نباید عمل کرد، فقط باید ایمان داشت.

اگر نظریه مرحوم علامه طباطبایی را بپذیریم، آیات قرآن که مربوط به محکم و متشابه است از جمله آیات هفتم و هشتم سوره آل عمران خود متشابه می‌باشد، چرا که در مدلول و مفهوم متشابه و محکم اختلاف وجود دارد و ما باید به آن آیات صرفاً ایمان داشته و عمل نکنیم.

شما که تفسیر المیزان را در همه جا تبلیغ می کنید، این بن بست را چگونه حل می نمایید؟

#### ۵۰- روش تعقل در خارج از قرآن

مرحوم علامه طباطبایی در مورد روش تعقل معتقد بودند که قرآن بیش از سیصد مورد به تعقل و تفکر صحیح و صواب دستور می دهد، ولی این فکر صحیح و جواب را خود قرآن معین نکرده است:

تفسیر المیزان جلد ۱۰، ذیل آیات پانزده تا نوزدهم سوره مائده "در قرآن شریف این فکر صحیح و صوابی را که به آن اصرار دارد معین نفرموده و تنها به آنچه که مردم به حسب عقل های فطری و ادراکات مرتکز در جان خود می فهمد حواله داده است..." مرحوم علامه آنگاه بنا بر استدلال های عقلی خود نتیجه می گیرند این راه درست فکر کردن، راهی است که مبنای آن قیاس مساوات است.

چگونه ممکن است قرآن که بیان و توضیح هر چیز است (تبیاناً لکل شی) در مورد مسئله ای به این درجه از اهمیت - که حدود ۳۰۰ آیه مستقیماً دستور به آن داده است و شما نیز آن را عامل تمیز انسان از حیوان می دانید روشی ارائه نداده باشد؟

در سازمان مجاهدین نیز معتقد بودند مواردی هست که در قرآن نیامده است، مثل روش تحلیل و تفکر، ازسویی طبق دستور خود قرآن، ما محق و مجازیم که در چنین مواردی به علم و عقل مراجعه کنیم و پاسخ علم و عقل در واقع همان نظر اسلام است. آنها نیز همچون مرحوم طباطبایی معتقد بودند که روش تعقل مسئله ای است که بایستی در خارج از قرآن و در حیطة علم و عقل به جست و جوی آن رفت. حالا این که منطق ارسطو اصل است یا دیالکتیک، یک بحث کارشناسی و تخصصی است.

بنابر این نحوه نگرش شما در زمینه روش تعقل در قرآن با نحوه نگرش آنها در این زمینه تفاوت بنیادینی ندارد. تنها یک اختلاف کارشناسی هست که شما می گوید قیاس مساوات کلید فهم قرآن است و آنها می گفتند دیالکتیک، آن هم با شروطی مثل تأثیر متقابل قرآن و دیالکتیک و هدفدار بودن این دیالکتیک. علاوه بر این در دهه های اخیر، کتاب های مارکسیستی از ارسطو اعاده حیثیت کرده و او را پدر ماتریالیسم قلمداد کرده اند.

وقتی که از جانب روحانیت این نسخه تجویز شود که "روش تعقل قرآنی نداریم و برای یافتن روش تعقل باید به بیرون از قرآن رفت"، طبعاً هر کس خود به جست و جوی روش تعقل می پردازد و در این راه ممکن است به نتایج مختلفی برسد. با این وصف جای انگ و برچسب نیست. اگر اشکالی هست از ماست که چنین روشی را تجویز کرده ایم. پس چرا جوانان تلاشگر را محکوم و طرد کنیم و به ریشه کار که دوری از روح قرآن و روش تعقل قرآنی است توجهی نکنیم؟

#### ۵۱- ایدئولوژی مؤید سودجویی

[مرحوم] آیت الله میانجی در صفحه ۱۰ کتاب "مالکیت خصوصی" جلد ۱ - که توسط جامعه مدرسین چاپ و منتشر شده است - می نویسد:

"... اگر انسان بداند که نتیجه زحمات او نصیب دیگران خواهد شد و فعالیت شبانه روزی او برای او نتیجه ای نمی دهد، میل به فعالیت و عشق به کار در او می میرد و کار برای او یک حالت اجباری و قسری می گردد و زندگی پر از عشق و آمال و شور او تبدیل به یک زندگی ماشینی و سرد و بدون عشق می شود و هر اندازه مالکیت وی محدود گردد، به همان اندازه عشق به کار و فعالیت از او سلب می شود و رکود اقتصادی ایجاد می گردد و به همین اندازه فرق میان ممالک سوسیالیستی و سرمایه داری به حسب تجربه ثابت شده است."

با این تفکرات عامل محرک و انگیزاننده انسان و جامعه سودجویی می شود و این انگیزه مشروع و فطری قلمداد می گردد. آیا این بینش خود توجیه کننده و مؤید و موجد سرمایه داری و استثمار نیست؟ ازسوی دیگر چه تضاد بنیادینی با مارکسیسم - که انگیزه انسان را منافع اقتصادی می داند - وجود دارد؟ بگذریم از این که مارکسیسم انگیزه فرد را فقط منافع طبقه و جمع می داند، ولی در این تفکر انگیزه انسان حفظ منافع شخصی و سودجویی فردی است که از بینش مارکسیست ها مادی تر و غیر توحیدی تر است.

#### ۵۲- التقاط با یونان آری، التقاط با مارکسیسم هرگز!

شما که این قدر جوان ها را با انگ التقاط متهم و طرد نموده اید، چرا در مقابل این التقاط آشکار با فلسفه و شناخت و منطق یونان موضعی نمی گیرید، بلکه آن را پذیرفته اید؟ آیا این مسئله این شک را بر نمی انگیزد که مقابله شما با مارکسیسم هم از موضع پذیرش التقاط با یونان است، چرا که اگر اسلام مطرح باشد، هر نوع التقاط با چپ یا راست باید پاکسازی شود؟

#### ۵۳- معیار الحاد چیست؟ الحاد امریکا در چیست؟

اکثریت فقها و علمای حوزه، دولت امریکا، اسراییل و انگلیس را خداپرست و اهل کتاب می دانند و شوری سابق و کشورهای کمونیستی را ملحد می شناسند. در حالی که امام خمینی گفتند امریکا در رأس ملحدان جهان است.

چرا مدرسین تلاشی در جهت ریشه یابی و پاکسازی این تفکر رایج در سازمان روحانیت نمی کنند؟ اگر واقعاً نظریات امام را قبول دارید، چرا در جهت تبیین فقهی - فلسفی مواضع استراتژیک و اساسی ایشان اقدام نمی کنید؟

#### ۵۴- آیا خصوصی کردن اقتصاد مهم تر از قرآنی کردن رساله

است؟

امام خمینی رساله های عملیه مراجع را مورد انتقاد قرار داده و گفتند: "برای این که کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به عنوان اسلام معرفی می شود تا چه حد است، شما را توجه می دهیم به تفاوتی که میان قرآن و کتب حدیث با رساله های عملیه هست. قرآن و کتاب های حدیث که منابع احکام و دستورات اسلام است با رساله های عملیه که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می شود از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی

# از مرد سالاری تا شاپسنه سالاری

## روش برخورد قرآن با ناهنجاری‌ها

چهار مسئله مهم اجتماعی، همزمان با بعثت پیامبر و ظهور اسلام، به اسلام تحمیل شد: ۱- برده‌داری ۲- مردسالاری ۳- تجارت شراب و شرابخواری ۴- نزول و رباخواری. اسلام در جامعه‌های ظهور کرد که این ناهنجاری‌ها وجود داشت. اسلام واقعیت وجودی این ناهنجاری‌ها را پذیرفت. با این همه، همواره با توجه به توان تاریخی و ظرفیت جامعه در صدد بود تا نظریه دینی را جایگزین نماید. اما به راستی با چه روشی باید با اینها برخورد می‌کرد تا این کژاندیشی‌های به یادگار مانده از دوره جاهلیت از بین بروند؟ از آنجا که اسلام دین هدایت است و موضوع قرآن هم هدایت است و ایمان داریم که در هر کدام از آیات قرآن، خدا روشی برای بالا رفتن، افزایش و نوشدن ایمان و علمی شدن ایمان ارائه می‌دهد؛ بنابراین قرآن کتاب روش برخورد با مردسالاری، روش برخورد با تجارت مسلط شراب، برده‌داری و رباخواری را هم ارائه داده است، اما در وهله نخست می‌بایست اسلام اینها را به عنوان یک واقعیت اجتماعی می‌پذیرفته چون اینها وجود داشته‌اند. اگر کسی می‌گفت اینها وجود نداشتند، نمی‌توانست با آنها برخورد بکند. بشریت در یک پراتیک جمعی پذیرا شده است که اگر بخواهد از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب برسد، باید به وضعیت ممکن توجه کند که چه راهکارهایی عملی است. باید به فضا و شرایط عربستان در آن زمان نگاه کنیم و آنگاه بگویم آیا مردسالاری سنت اجتماعی منفری بوده است؟ آیا ممکن است آن را از بین ببریم یا نه؟ زنان در آن موقع چندان آگاهی به وضعیت و حقوق اجتماعی و خانوادگی خودشان نداشتند و از سازمان و تشکیلی نیز برخوردار نبودند تا جایگزین مردان و کارهایی شوند که به دست آنان انجام می‌شد. در آن مقطع، این جایگزینی و مشارکت عملی نبود، ولی اسلام نوپا، حداقل‌ها را هم نمی‌بایست از دست می‌داد.

مجزه دین اسلام، طرح «عنصر زمان» است. عنصر زمان هم از حرکت جدا نیست. یعنی تکامل، حرکت و زمان از هم جدایی ناپذیرند. به این معنا که بردگی در آن زمان وجود داشت و واقعاً هم بی‌رحمانه بود و تلاش‌های بسیاری هم می‌شد که ملغی شود، ولی آیا در آن شرایط ظهور نخستین بارقه‌های روشنایی اسلام، می‌شد بردگی را کاملاً از بین برد؟ نه، زیرا جزو اقتصاد مسلط زمان و روابط تولید بود، بنابراین همه علیه پیامبر می‌شوریدند.

اگر به روح آیات مربوط به داستان ملاقات موسی (ع) و شعیب (ع) توجه کنیم، می‌بینیم که در همان گزاره، الغای بردگی در شش مرحله و به تدریج انجام شده است. در زمانی که موسی (ع) از مصر به طرف مدین مهاجرت کرد، جوانی بیست‌ساله بود که به روایت قرآن، مرتکب قتل ناخواسته شده بود و در پی آن «خائفاً یتربّ» در حال خوف و مراقبت رو کرد به طرف مدین. وقتی پس از طی بیابان تیه بر سر چاه آبی رسید، دختران شعیب او را دیدند و به پدرشان حضرت شعیب (ع) معرفی کردند. شرایط آن زمان و مکان نیز، حاکمیت و حکومت بر مبنای بردگی بود. برده‌ای که مالک چیزی نبود و ابزار تولید هم نداشت. با توجه به روایت قرآن، گفت‌وگوی حضرت موسی (ع) با شعیب (ع) بیانگر چند مطلب

اجتماعی می‌تواند داشته باشد به کلی تفاوت دارد... (کتاب ولایت فقیه، ص ۵۹)

با توجه به این جمع‌بندی:

الف - علت فاصله گرفتن رساله مراجع و مجتهدین از کتاب و سنت چیست؟

ب- چرا به اندازه یک دهم فشاری که به نفع بخش خصوصی بر دولت مهندس موسوی وارد آوردید مراجع را تحت فشار قرار ندادید که در رساله‌های عملیه و دروس حوزه‌ها تحولی پدید آورند؟ آیا نزد شما رفتن به سمت اقتصاد آزاد و بخش خصوصی از رفتن به سمت قرآن و حدیث مهم‌تر است؟

ج- چرا علی‌رغم گفته‌های فوق، بعد از رحلت امام، مجدداً مردم را به تقلید از همان مراجع و رساله‌های عملیه فراخواندید؟

### ۵۵- تحقیق در مورد خون پشه مهم‌تر است یا مسئله امامت؟

سالیان درازی است که در حوزه‌ها ریزترین موارد مسائل نجاست و طهارت مورد بحث قرار می‌گیرد. شما که شعار سنت و عترت و تمسک به ولایت معصوم (ع) را می‌دهید، چرا در کنار بحث نجاست خون پشه و امثال آن، شناخت خطمشی و روش‌های ائمه اطهار را در دروس حوزه نگذاشتید تا با بحث و تحقیق، به تدریج قضایا و مبهمات از ابهام درآیند؟

### ۵۶- نهج البلاغه در حوزه‌ها کمتر از جاهای دیگر رواج دارد.

چرا نهج البلاغه امام علی (ع) در بین جوانان، روشنفکران مذهبی و محافل خارج از حوزه بیش از حوزه‌های علمیه رواج پیدا کرده است؟ چرا در سیستم فقهی رایج برای نهج البلاغه سندیت فقهی قائل نیستید؟ چرا فقه خود را به امام اول شیعه و نهج البلاغه که فقه مکتوب و حکومتی اوست منتسب نمی‌کنید و عمدتاً از امام ششم شروع می‌کنید؟ چرا نهج البلاغه که بیشتر آن مربوط به مسائل تحقیقی و حکومتی است، از منابع فقهی حذف شده است؟ به ویژه امروزه که درک شیوه‌های اسلامی در امر حکومت تا به این حد مورد نیاز است؟

### ۷۵- ریشه‌یابی انفعال فقها در نظارت بر قوانین بعد از مشروطه

پس از انقلاب مشروطیت، طبق قانون اساسی سابق، علما حق داشتند بر مصوبات مجلس نظارت کرده و قوانین خلاف موازین شرع را رد نمایند؛ چرا در آن دوره روحانیت به این وظیفه مهم عمل نکرد؟ چرا جز مرحوم مدرس همه کنار نشستند؟ و زمینه را برای حذف اسلام از نظام حکومتی و حاکمیت دیکتاتوری فراهم کردند؟ چرا این مسائل ریشه‌یابی نمی‌شود؟

